

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده لاجرح
موضوع جزئی: ادله قاعده _ دلیل دوم: روایات _ روایت هفتم _
طایفه دوم _ طایفه سوم _ طایفه چهارم
تاریخ: ۷ آذر ۱۴۰۰
مصادف با: ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۴۳
جلسه: ۱۷

(الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين)

خلاصه جلسه گذشته

بحث در دلیل دوم قاعده لاجرح یعنی روایات بود. تا اینجا برخی از روایات این باب را متعرض شدیم و مورد بررسی قرار دادیم و شش روایت از طایفه اول روایات را ذکر کردیم. روایات قابل دسته بندی به طوائف مختلف است. طایفه اول روایاتی است درباره طهارات ثلاث، وضو، غسل و تیمم. شش روایتی که خوانده شد، همگی به نوعی مرتبط بود با وضو، غسل و تیمم.

روایت هفتم

عن محمد بن علی بن الحسین قال: سئل علی (ع) أ يتوضأ من فضل وضوء جماعة المسلمين أحب إليك أو يتوضأ من ركو أبيض مخمر. قال عليه السلام: لا، بل من فضل وضوء جماعة المسلمين فإن أحب دينكم إلى الله الحنيفية السمحة السهلة.^۱

شیخ صدوق این روایت را مرسل نقل کرده است، لکن چون از مرسلات جزمی شیخ صدوق است، معتبر است و لذا با اینکه روایت ارسال دارد، اما از نظر سندی معتبر است و این در جای خودش منقح شده که مرسلات جزمی شیخ صدوق مانند مسانید اوست.

می گوید از امیرالمؤمنین علی (ع) سوال شد که آیا اگر وضو گرفته شود از زیادی وضوی جماعه مسلمین نزد شما محبوب تر است یا اینکه وضو گرفته شود از یک ظرف در بسته و پاکیزه؟ از یک مشکي که دست نخورده و در آن بسته است. یعنی از یک آب دست نخورده وضو بگیرد.

امیرالمؤمنین فرمودند: خیر، بلکه از باقی مانده آب وضوی مسلمانان بهتر است. یعنی مثلاً حوضی که مسلمان ها از آب آن وضو می گیرند، چنانچه باقی مانده و زائدی داشته باشد، وضو گرفتن با این آب بهتر از این است که به دنبال یک آب دست نخورده ای باشیم که در مشکي قرار دارد. طبیعتاً آبی با چنین شرایطی سخت پیدا می شود، همین آبی که نوعاً مسلمان ها با آن وضو می گیرند برای من محبوب تر است تا آن دیگری.

تقریب استدلال

۱. من لا یحضر الفقیه، ج ۱، ص ۹۶، حدیث ۱۶. وسائل، ج ۱، ص ۲۱۰، باب ۸ از ابواب ماء مضاف، حدیث ۳.

این روایت را در بحث طهارت و نجاست اهل کتاب هم ذکر کرده اند و یکی از مستندات طهارت مخالفین همین روایت است. آنجا گفته اند وقتی حضرت میفرماید برای من محبوب تر است که از آب باقی مانده وضوی مسلمین وضو بگیرد، دلیل بر طهارت آنهاست چون کلمه مسلمین ظهور در همه مسلمان ها دارد، و این نشان می‌دهد این‌ها طاهر و پاک اند و نجس نیستند. البته برخی مانند صاحب حدائق در دلالت این روایت بر طهارت مخالفین اشکال کرده اند، اما بالاخره طبق این روایت حضرت میفرماید از همین آبی که همگان دست می‌زنند اگر وضو بگیرید بهتر است و لازم نیست خودتان را به زحمت بیاندازید.

جمله ای که در ذیل این حدیث نقل شده، فَإِنَّ أَحَبَّ دِينِكُمْ إِلَى اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةَ السَّمْحَةَ السَّهْلَةَ، یعنی محبوب ترین دین نزد خداوند تبارک و تعالی دینی است که سهل و خالی از سختی باشد، دلالت می‌کند بر نفی احکامی که با مشقت و سختی همراه است. بنابراین به این روایت استدلال کنند برای قاعده لاجرح.

اشکال

لکن این روایت مورد اشکال قرار گرفته و لذا نمی‌تواند نفی حکم حرجی را ثابت کند. توضیح ذلک: در روایت قبلی هم مورد آن و هم استنادش به آیه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» نفی حکم حرجی را ثابت می‌کرد. اما در اینجا اینکه از زیادی آب وضوی مسلمانان می‌توانند وضو بگیرند، این جنبه تسهیل برای مکلفان داشته و اینکه سخت گیری نکنند، نهایت چیزی که از این روایت استفاده می‌شود، این است که برای خداوند متعال دین آسان تر محبوب تر است. این می‌تواند یک مزیت باشد که در مقام اجرا و امتثال مکلفین سخت گیری نکنند. ولی از این روایت به دست نمی‌آید که هیچ حکم سختی در دین وجود ندارد، و لذا نفی احکام حرجی از آن استفاده نمی‌شود. چون فرض این است که ما می‌خواهیم با قاعده لاجرح حکم را نفی کنیم در حالی که این روایت دلالت بر نفی احکام حرجی نمی‌کند اگر چه می‌توان گفت به نوعی اشعار به این مطلب دارد.

سوال:

استاد: اشعار دارد و من تعبیر به ظهور نمی‌کنم مانند روایاتی که در گذشته به وضوح از آن‌ها نفی حکم حرجی استفاده شده. چیزی که این را بیشتر تایید می‌کند این است که بالاخره وضو گرفتن از مشککی که در آن بسته است و آب آن دست نخورده است هم به طور کلی نفی نشده، اما می‌خواهد بگوید لازم نیست خودتان را به زحمت بیاندازید. یعنی اینطور نیست که یک حکم الزامی بوده و آن نفی شده باشد.

طایفه اول

تا اینجا طایفه اول روایات را عرض کردیم و گفتیم طایفه اول مشتمل بر روایاتی است که به نوعی در باب وضو، غسل و تیمم نفی حرج کرده و اینکه حکم حرجی در این امور وجود ندارد.

البته ممکن است در برخی از این طوایف فقط یک روایت باشد، اما به حسب مورد ما این‌ها را از یکدیگر جدا کردیم.

طایفه دوم

طایفه دوم در مورد تذکیه است. یعنی اگر یک چیزی مشتبه باشد، دستور این است که خودتان را به زحمت نیاندازید. ابن محبوب عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال: سألته عن الرجل يأتي السوق فيشتري جبّةً فراء، لا يدري أ ذكّيةٌ هي أم غير ذكّية. أ يُصَلِّي فيها؟ فقال: نعم؛ ليس عليكم المسئلة إن أبا جعفر (ع) كان يقول: إن الخوارج ضيقوا على أنفسهم بجهالتهم إن الدين أوسع من ذلك.^۱

این روایت مرفوعه است چون از امامی که مورد پرسش قرار گرفته یاد نمی‌کند و نام او را بر زبان جاری نکرده است. می‌گوید «سألته» یعنی از او سوال کردم، اما نمی‌گوید از چه کسی. می‌گوید سوال کردم درباره مردی میرود بازار و یک جبّه فراء می‌خرد. یعنی یک پوشش و پوست از فراء که در بعضی از کتاب های لغت به گورخر معنا شده است. یا ممکن است بگویم منظور مطلق پوستین است. ولی او نمی‌داند که مذکی است یا غیر مذکی، آیا به ذیح شرعی از دنیا رفته و یا خیر، او می‌تواند با آن نماز بخواند؟ امام (ع) میفرماید: بله، بر شما مشکلی نیست. امام باقر (ع) فرموده است: خوارج بر خودشان به دلیل نادانی و جهالتشان سخت گرفتند، در حالی که دین وسیع تر از این‌ها است. دین وسیع تر از آن تنگ نظری‌ها و سخت‌گیری‌هایی است که خوارج داشتند.

تقریب استدلال

این روایت چگونه بر این مطلب دلالت می‌کند و از نظر سندی آیا معتبر است؟

سند این روایت معتبر است و مشکلی دارد با اینکه مرفوعه است. چون احمد بن محمد بن ابی نصر یعنی بزندی کسی است که جز از امام روایتی نقل نمی‌کند. لذا عدم ذکر نام امام در اینجا و رفع در روایت لطمه ای به سند این روایت نمی‌زند.

ابن محبوب و وسائط پیشین هم مشکلی ندارند، لذا سند روایت مشکلی ندارد.

تقریب استدلال به این روایت هم این است که حضرت حکم به جواز صلاة در پوستینی که نمی‌داند آیا مذکی بوده یا خیر کرده است. سپس در ادامه این را معلل کرده به فرمایش امام باقر (ع) که منشأ مشکلات خوارج این بود که بر خودشان بسیار سخت می‌گرفتند. دیدگاه های سخت گیرانه آنها و نیز در مقام عمل سخت گیری بر خویشان باعث شد آن بلا بر سرشان بیاید؛ ضيقوا على أنفسهم بجهالتهم. در حالی که إن الدين أوسع من ذلك، دین وسیع تر از این تنگ نظری‌ها و سخت‌گیری‌هایی است که برخی مانند خوارج دارند.

این که امام در مقام مذمت خوارج میفرماید این‌ها بر خودشان و از روی نادانی سخت گرفتند، در حالی که دین وسیع تر از این است. ظهور در این دارد که این یک بیان کلی است.

اشکال اول

۱. تهذیب، ج ۲، ص ۳۹۶. وسائل، ج ۱، باب ۵۰ از ابواب نجاسات، حدیث ۳.

ممکن است اشکال شود که این آیه در حقیقت در مقام نفی تنگ نظری ها و سخت گیری های ناشی از نادانی است. می گوید چون آن ها نمی دانستند و آگاه نبودند بر خود سخت می گرفتند و این باعث شد آن مشکلات پیدا شود. بعد هم که میفرماید **إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ**، یعنی می خواهد بفرماید دین اوسع است از گمان آن ها که به خاطر جهالتشان حاصل شده. یعنی آنچه که آن ها در مورد دین گمان دارند، مطابق دین نیست، دین اوسع است از آنچه که آن ها گمان کرده اند. اگر چنین باشد، نمی خواهد نفی حرج کند یا نفی سختی و مشقت کند. فقط می خواهد بگوید دین آنچنان که آن ها گمان می کردند نیست. پس مسئله، مسئله نفی حرج و برداشتن حکم حرجی نیست.

بررسی اشکال اول

پاسخ این اشکال روشن است و آن این که درست است مورد سخن أباجعفر خوارج اند. لکن با توجه به سوال سائل که در مورد شبهه در تذکیه و عدم تذکیه حیوانی است که پوست آن را خریده اند و جوابی که امام دادند که می شود در آن نماز خواند و جمله اخیر یعنی **إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ**، معلوم می شود که مسئله فقط مذمت خوارج و زیر سوال بردن و برخورد با آن ها نیست، بلکه مسئله کلی تر است. امام هم به صورت کلی جواز صلاة در چنین لباس و پوستینی را بیان می کنند و هم به صورت کلی سخن از وسعت دین به میان آورده اند. پس این اشکال وارد نیست.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که از این روایت معلوم می شود سوق المسلمین خودش اماره و نشانه اعتبار، طهارت، حلیت است. به عبارت دیگر این روایت دلالت بر قاعده سوق المسلمین دارد و کاری به نفی حرج و لاحرج ندارد. چون می گوید او از بازار این را خریده و نمی داند مذکی است و یا غیر مذکی. حضرت میفرماید نماز بخوان و همین که در بازار مسلمانان خریداری شده کفایت می کند. این سخت گیری ها را خوارج کردند که به آن سرانجام مبتلا شدند. دین وسیع تر و ساده تر از این امور است. پس اساساً این روایت نمی تواند مستند قاعده لاحرج قرار بگیرد.

بررسی اشکال دوم

پاسخ این اشکال هم این است که حتی اگر ما این روایت را مستند قاعده سوق المسلمین قرار دهیم و بگوییم دلالت می کند بر اعتبار، طهارت و حلیت آنچه که در سوق المسلمین فروخته می شود، باز خود این به واسطه نفی حرج است. ما نظیر این را قبلاً هم داشتیم که اشکالی ندارد قاعده نفی حرج ولو به واسطه یک امر دیگری ثابت شود. مثلاً از حکمی که اینجا بیان شده قاعده سوق المسلمین استفاده می شود و از آن حلیت و طهارت استفاده می شود. اما سوال این است خود سوق المسلمین به چه دلیل معتبر شده و حجیت پیدا کرده، شده و اماره طهارت و حلیت شده؟ اگر سوق المسلمین اعتبار دارد، این بخاطر نفی حرج است. چون اگر بخواهد آن دقت ها اعمال شود و مورد به مورد معلوم گردد که مثلاً ضوابط

شرعی رعایت شده یا خیر، مستلزم عسر و حرج بر مسلمین است. چون در همه این‌ها احتمالاتی وجود دارد و این نهایتاً مستلزم مشقت و سختی برای مسلمین خواهد بود.

طایفه سوم

طایفه سوم که یک روایت دارد، در خصوص نماز وارد شده است و البته به عنوان توضیح و تفسیر یکی از آیاتی که قبلاً خواندیم هم تلقی می‌شود. محمد بن علی بن الحسین فی العلل و فی عیون الأخبار بالأسانید الآتیه عن الفضل بن شاذان عن الرضا (ع): **إِنَّمَا جُعِلَتِ الصَّلَاةُ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ وَ لَمْ تُقَدِّمَ وَ لَمْ تُؤَخَّرْ لِأَنَّ الْأَوْقَاتَ الْمَشْهُورَةَ الْمَعْلُومَةَ الَّتِي تَعْمَّ أَهْلَ الْأَرْضِ فَيَعْرِفُهَا الْجَاهِلُ وَ الْعَالَمُ أَرْبَعَةٌ. وَ لَيْسَ يَقْدَرُ الْخَلْقُ كُلَّهُمْ عَلَى قِيَامِ اللَّيْلِ وَ لَا يَشْعُرُونَ بِهِ وَ لَا يَنْتَبِهُونَ لَوَقْتِهِ لَوْ كَانَ وَاجِبًا وَ لَا يُمَكِّنُهُمْ ذَلِكَ فَخَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ لَمْ يُكَلِّفْهُمْ وَ لَمْ يَجْعَلْهَا فِي أَشَدِّ الْأَوْقَاتِ عَلَيْهِمْ وَ لَكِنْ جَعَلَهَا فِي أَخْفَى الْأَوْقَاتِ عَلَيْهِمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»^۱.**

فضل بن شاذان نقل می‌کند که امام رضا درباره فلسفه ذکر این اوقات برای این نمازها فرموده اند که خداوند نمازهای پنجگانه را در این اوقات قرار داد که این اوقات در حقیقت اول یک زمان محسوب می‌شوند. مثلاً طلوع فجر اول وقت است، یا زوال اول وقت است و خداوند متعال به دنبال این بوده که هر یک از زمان‌ها با بهترین کار آغاز شود، یعنی اولین کاری که انسان در اول هر وقتی از اوقات انجام می‌دهد، عبادت و بندگی خداوند تبارک و تعالی باشد. سپس حضرت میفرماید خداوند نماز شب را بر بندگان واجب نکرد، چون اگر واجب می‌کرد مردم نمی‌توانستند زمان آن را بفهمند و این باعث سختی و مشقت بر آن‌ها میشد. زمان‌ها و اوقات دیگر قابل تشخیص است مانند طلوع فجر، مغرب و... اما فهمیدن وقت نماز شب کار آسانی نیست. لذا نماز شب را واجب نکرد به این دلیل که تشخیص وقتش مشکل است. و نمازهای پنجگانه دیگر را واجب کرد آنهم در واضح‌ترین و آشکارترین اوقات که مردم می‌توانند آن‌ها را تشخیص دهند. حال چرا اینچنین کرد؟ میفرماید: **لَمْ يَجْعَلْهَا فِي أَشَدِّ الْأَوْقَاتِ عَلَيْهِمْ وَ لَكِنْ جَعَلَهَا فِي أَخْفَى الْأَوْقَاتِ عَلَيْهِمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»**. بر اساس این روایت، علت قرار دادن نمازهای پنجگانه در این اوقات و علت عدم وجوب نماز شب به این جهت بوده که وقتش به وضوح قابل شناسایی نبود، برای این بوده که خداوند نمی‌خواست بر مردم سخت بگیرد. خداوند به دنبال این بوده که برای مردم آسانی باشد، نه سختی و مشقت. درست است که روایت در باب نماز است، اما اینکه این را مبتنی بر «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» کرده، در حقیقت می‌خواهد بگوید اگر حکمی همراه با عسر و سختی و صعوبت و مشقت باشد برداشته شده. خداوند نمی‌خواهد که شما گرفتار سختی و مشقت شود، خداوند آسانی را می‌خواهد.

۱. وسائل، ج ۴، ص ۱۵۹ تا ۱۶۱، باب ۱۰ از ابواب المواقيت، حدیث ۱۱.

حال این یک جنبه سلبی دارد که عبارت است از «لا يُریدُ بکم العسر» و یک جنبه اثباتی دارد که عبارت است از «یریدُ الله بکم الیسر». خداوند صعوبت و شدت و سختی را برای شما نخواست، بلکه برای شما آسانی خواسته، حال از اینکه خدا سختی نخواست و آسانی خواسته، فهمیده می‌شود که کأن خداوند حرج را نفی کرده است. ما اگر جنبه اثباتی را هم کنار بگذاریم، حداقل و قدرمتیقن این است که خداوند حرج و سختی و صعوبت را از شما نفی کرده است. چون همانطور که گفتیم، عسر به معنای صعوبت و شدت است. عسر، ضیق و حرج به یک معنا هستند. «لا يُریدُ بکم العسر» ای لا یریدُ بکم الحرج؛ یعنی نمی‌خواهد شما در حرج و مشقت بیافتید.

پس این روایت دلالت بر قاعده دارد. البته اینکه آن جنبه اثباتی اش یعنی «یریدُ الله بکم الیسر»، آیا به معنای این است که احکامی هم که ثابت می‌شوند احکام راحت و آسانی هستند و آیا دلالت بر بعد ایجابی می‌کند یا خیر، بحثی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

روایت از نظر سندی شاید مقداری نیاز به بررسی بیشتر دارد به واسطه اینکه از آن کتاب‌ها نقل شده، اما دلالتش مشکلی ندارد.

دو طایفه دیگر از روایات باقی مانده است.

طایفه چهارم

طایفه چهارم مربوط به باب احرام در حج است. عن محمد بن الحسین عن جعفر بن بشیر عن الهیثم ابن عروة التمیمی قال: سأل رجلُ أبا عبدالله (ع) عن المحرم یریدُ أسباغ الوضوء فسقط من لحيته الشعرة أو الشعرتان؟ فقال (ع) ليس بشيء ما جعلَ عليكم في الدين من حرج.^۱

سند روایت خوب است و روایت معتبر است. از نظر دلالت هم معنایش روشن است. کسی از امام صادق (ع) می‌پرسد محرمی می‌خواهد وضو بگیرد و در هنگام وضو دست را به صورت کامل به صورت و لحيه خودش میرساند و این باعث می‌شود یک یا دو تار مو از لحيه او ساقط شود، آیا این اشکال ندارد؟ آیا این کار حرام نیست؟ یعنی در حقیقت سوال می‌کند که کفاره ای بر گردن او ثابت است یا خیر؟ حضرت می‌فرماید ليس بشيء، این نه حرام است و نه مستلزم کفاره است. چون خداوند تبارک و تعالی در دین برای شما حرجی قرار نداده. معلوم می‌شود با اینکه کندن ریش در حال احرام، یا کندن یک مو از بدن در حال احرام حرام است، اما امام می‌فرماید اگر بخوایم بگوییم این مقدار حرام است و موجب کفاره می‌شود، واقعا مستلزم حرج است و خداوند عسر و حرج در دین قرار نداده. اگر قرار باشد برای هر بار وضو گرفتن و ساقط شدن یک تار مو معصیتی اتفاق بیافتد و کفاره ای واجب شود، موجب عسر و حرج است و در شریعت چنین چیزی منفی است.

۱. وسائل، ج ۱۳، ص ۱۷۲، باب ۱۶ از ابواب بقیة کفارات الإحرام، حدیث ۶.

یک طایفه دیگر از روایات باقی مانده که انشاءالله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد. اشکالی هم در اینجا وجود دارد و انشاءالله در جلسه آینده درباره دلیل دوم که روایات باشند، جمع بندی خواهیم داشت و از این بحث عبور خواهیم کرد.
«والحمد لله رب العالمین»